

ای گلرخ ابهای من ای ربی الاعلای من ای سدرهء سینای من  
جانم فدای روی تو  
ای دلبر طنز من ای همدم و هم راز من این ناله و آواز من  
از حسرت این کوی تو  
این درگهت قبله من است بر خاک ره قبله من است در طور حق شعله من است  
روی دلم زان سوی تو  
دلها ز غم پژمرده است جانها ز درد افسرده است از فرقتت آزرده است  
روح مسیحا بوی تو  
آفاق عنبربار شد مشک خطا ایثار شد چون نکهت گلزار شد  
یک شمه‌ای از بوی تو  
ما را ز غم دلریش بین بیگانه از هر خویش بین بنگر اسیر خویش بین  
در حلقه گیسوی تو  
گر چه پریشان خاطر در جمع یاران حاضر من ای جان بسویت ناظم  
کو آن رخ دلجوی تو  
این چشم گریانم ببین این قلب بریانم ببین این آه سوزانم ببین  
در حسرت یک موی تو  
این خاک درگاهت بها این تشنه آبت بها اندر تب و تابت بها  
یک قطره ئی از جوی تو